

منابع، روش‌های استدلال، مزایا و معایب مکتب اصولی احناف

فرزاد پارسا^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۱/۲۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱/۳۰)

چکیده

مکتب فقها از مکاتب مشهور اصولی به ویژه در میان احناف است. در این مکتب به روشی استقرائی مسائل و قواعد اصولی از فروع فقهی استنباط می‌شود. شاید علت گرایش به این مکتب، عدم وجود منبع اصولی از ائمه حنفی بوده است. آغاز کار این مکتب را می‌توان به نیمه‌های قرن سوم هجری برگرداند. اثبات و تقریر قواعد به مقتضای فروع منقول از ائمه مذهب، التزام به مذهب در قواعد و اصول استنباطی، تنوع و تازگی مثال‌ها، ساختن یک قاعده اصولی از فرع فقهی یا تغییر آن به خاطر وجود یک فرع فقهی معارض، عملی و کاربردی کردن قواعد اصولی، وجود مصداق فقهی برای مباحث اصولی، آسان نبودن مطالعه، تحقیق و جستجو در کتب مکتب، اثبات و تقریر قواعد به مقتضای فروع منقول از ائمه مذهب از مهم‌ترین ویژگی‌های این مکتب اصولی است. ضعف روش بحث و استنتاج قواعد اصولی در این مکتب، موجب شده است که این روش اصولی تا حدی منسوخ شود.

واژگان کلیدی: احناف، اصول فقه، مکتب اصولی

۱- طرح مسأله

هرچند طرح مباحث اصولی و بحث در باب آن‌ها از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، اما از آن مهم‌تر، فضا، سبک، تاریخ، بزرگان، منابع اصلی و زمینه‌های تاریخی ایجاد مکاتبی است که در گسترش علم اصول فقه همت گمارده و در جهت کمال آن گام برداشته‌اند. در این تحقیق که در حوزه اصول فقه اهل سنت است، بعد از مقدمه‌ای تاریخی، یکی از دو مکتب اصلی در علم اصول فقه اهل سنت به نام "مکتب اصولی احناف" مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد تا زمینه پیشرفت و اصلاح آن مکتب فراهم شود.

قواعد، قوانین و ضوابط علم اصول فقه از همان ابتدای ورود اسلام وجود داشته است، اما این قواعد به صورت صریح و روشن و به عنوان قواعد یک علم خاص مطرح نمی‌شدند، به عنوان مثال، پیامبر(ص) خود می‌دانستند که نباید حکمی را در امور شرعی بدون فرمان و اذن خداوند صادر کنند یا در دوران صحابه و تابعین، تقدم منابع قانونگذاری بر یکدیگر و مواضع اجتهاد و مواضعی را که اجتهاد در آن‌ها جایز نیست، می‌شناختند؛ اما به عنوان یک قاعده و قانون اصول فقهی مطرح نمی‌شدند و تا مدت‌ها پس از وفات پیامبر(ص)، یعنی در دوران صحابه و تابعین و حتی تبع تابعین نیاز به تدوین این قواعد احساس نشد کسی به فکر آن نبود.

از آن زمان به بعد این نیاز احساس شد و کار تدوین قواعد اصولی آغاز گشت. هرچند درباره این‌که چه کسی اولین تألیف اصولی را انجام داده است، اقوال زیادی مطرح است، ولی می‌توان عواملی را به عنوان داعی و سبب برای آغاز تألیف در این علم و بنیان نهادن آن نام برد:

الف - عامل زمانی: در این زمان مردم از دوران نزول وحی فاصله گرفته بودند و چون منبع وحی قطع شده بود، اجتهاد تنها راه کار علما برای تفسیر و توضیح و بیان احکام شرعی شد. از این رو، ضروری شد تا در قالب علمی جدید، ضوابط و قوانینی برای تبیین طرق اجتهادی و مباحث متعلق به آن بیان شود.

ب - عامل عارضی: منظور از این عامل، تغییر در برخی از الفاظ زبان عربی و فاصله گرفتن این زبان از صلابت گذشته خود است؛ زیرا در طی فتوحات اسلامی و اضافه شدن سرزمین‌های غیر عرب به محدوده سرزمین اسلامی، یکنواختی زبانی و فرهنگی سابق وجود نداشت. این امر موجب شد استنباط حکم شرعی از منابع خود سخت شده و نیازمند ضوابطی شود تا صحت احکام به بهترین شکل ممکن، رعایت گردد.

ج - عامل فنی: در این دوران طرق و روایت حدیث دچار کثرت و گوناگونی شده بود

و به این خاطر میان آن‌ها تعارض ظاهری پدید آمده بود و بایستی این تعارض به طریق وضع ضوابط و قواعد ترجیح رفع شود تا مجتهد امکان ترجیح میان احادیث و جمع میان آن‌ها و بیان نسخ و ناسخ و منسوخ آن‌ها را داشته باشد.

د- عامل نیاز: در نتیجه فتوحات اسلامی و گسترش سرزمین اسلام و افزایش جمعیت، هر روزه رویدادی جدید روی می‌داد که برای آن نص و حکم صریحی وجود نداشت. به همین دلیل، بیان حکم این رویدادها نیازمند وضع ضوابطی جهت استخراج حکم آن‌ها از منابع قانونگذاری اسلامی شد [۸، ص ۴۶-۴۷].

در نتیجه، کار تدوین قواعد علم اصول فقه آغاز شد، اما به دلایل مختلف، کار تدوین و نحوه نگارش آن یکسان نبود، در نحوه تقریر و تنقیح قواعد این علم، مکاتب مختلفی ظهور کردند. مشهورترین این مکاتب، دو مکتب متکلمان (شافعیه) و مکتب احناف (فقیهان) بود. این دو مکتب از حیث روش طرح و ترتیب مسائل و شیوه استدلال و تنقیح و تهذیب مسائل اصولی تفاوت‌هایی با هم دارند. متکلمان غالباً به شیوه‌ای قیاسی و از راه تنقیح‌گرایی قضایا و بدون دخالت فروع فتاوا به تقریر و تکوین قواعد اصولی پرداخته و فروع عملی را به تبعیت از قواعد کلی، الزام کرده‌اند. اصولیون شافعیه، مالکیه، حنابله، معتزله و اباضیه در مکتب متکلمان ساماندهی می‌شوند. از بنیان و مشاهیر این مکتب می‌توان به امام شافعی، قاضی ابوبکر باقلانی، قاضی عبدالجبار معتزلی، امام الحرمین، غزالی، فخر رازی، ابوالحسین بصری معتزلی، ابوالولید باجی، قاضی ابویعلی حنبلی اشاره کرد [۵، ص ۱۱].

مکتب اصولی احناف که به واسطه فقیه بودن بودن و حنفی بودن بنیان و طراحان آن، به مکتب یا روش فقیهان موسوم است، ابعاد، لوازم و اقتضائاتی دارد که غالباً در مقدمات کتب اصولی به اجمال مطرح می‌شود. از بنیان این مکتب می‌توان به ابوالحسن کرخی (م ۳۴۰هـ)، ابوبکر احمد بن علی رازی، معروف به جصاص (م ۳۷۰هـ)، ابوزید عبدالله بن عمر دبوسی (م ۳۷۰هـ)، فخر الإسلام علی بن محمد بزدوی (م ۴۸۳هـ) و شمس الأئمه محمد بن احمد سرخسی (م ۴۲۸هـ) اشاره کرد.

۲- تاریخ و نحوه پیدایش مکتب احناف

مشهور این است که امام ابوحنیفه و شاگردان وی کتابی در باب اصول فقه ننوشته‌اند؛ هرچند نقل کرده‌اند که امام ابوحنیفه و برخی از اصحاب ایشان، چون قاضی ابویوسف در

باب برخی مباحث متفرقه از اصول فقه مطالبی نوشته‌اند که به شکل موثق و قابل اعتماد به دست ما نرسیده است. اما عدم وجود این اصول مدون به این معنی نیست که فقه ابوحنیفه مبتنی بر اصول و قواعد نباشد، زیرا میراث فقهی عظیمی که از ابوحنیفه و اصحاب وی برجای مانده است، بر این نکته دلالت دارند که واضع این فروع، فتاوی خود را مقید به قواعدی دانسته و از آن‌ها خارج نشده است. به همین علت، علمای مکتب فقیهان در دوران‌های بعد به روشی استقرائی و با ملاحظه فروع فتاوی فقهی متقدمان و ائمه خود به طرح و تقریر مسائل اصولی پرداختند و اصولی را از راه تحقیق و تتبع در مآخذ فتاوی فقهی استخراج کردند. به عنوان مثال به کتب فقهی متقدمین مراجعه می‌کردند تا بدانند آنان صیغه امر را در چه معنایی به کار برده‌اند و بعد خود می‌گفتند که مر دال بر وجوب است.

اما نمی‌توان تاریخ دقیقی را برای آغاز کار تدوین و تقریر قواعد اصولی به روش احناف بیان کرد و تنها می‌توان مدعی شد افرادی چون کرخی، سجستانی، دبوسی، بزدوی، جصاص و سرخسی از طلایه داران این مکتب هستند.^۱ در نیمه دوم قرن چهارم هجری تا سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هـ ق که دوران پنجم از تاریخ فقه اسلامی به شمار می‌رود، از جمله اقدامات علما، طرح بحث تعلیل احکام است، چه در این دوران، علما و به ویژه علمای حنفی، احکام زیادی را در باب مسائل تقدیری و فرضی از ائمه خود دریافت کردند. به همین دلیل علمای این دوران خود را متعهد به نظم بخشیدن و شناخت فروق و تشابهات و استنباط مبانی و علل این احکام دیدند تا امکان اجرای قیاس در موارد غیر منصوص فراهم باشد. این علما گاه در استنباط علل احکام با هم دچار اختلاف نظر می‌شدند و در نتیجه، در فروع فتاوی هم اختلاف پیش می‌آمد و هر گروه توانست مبانی امام خود در استنباط احکام را به دست آورد [۱۲، ص ۲۰۵-۲۰۶].

علت نامگذاری این مکتب به مکتب احناف این است که فقهای حنفی این روش را ابداع کردند و در تألیفات خود ملتزم به آن شدند؛ همچنین علت نامگذاری آن به مکتب فقها این است که این مکتب ثمره و نتیجه کتاب‌ها و تألیفات فقها است، همچنین در این مکتب، قواعد اصولی مبتنی بر فروع و فتاوی فقهی تدوین شده‌اند [۸، ص ۶۴].

۱. البته در برخی منابع ذکر شده که شاگرد امام ابوحنیفه، یعنی قاضی ابویوسف (م ۱۷۹ هـ ق) کتابی در زمینه اصول فقه نوشته است، اما این کتاب در دسترس نیست. [۱۸]

۳- اولین تصنیفات اصولی احناف

ابوجعفر سجستانی (م ۲۴۰هـ) شاید اولین کسی است که نخستین کتاب اصولی در مکتب حنفی را نوشته است. کتاب اصولی وی در ریاض و به تحقیق دکتر محمد صدقی بن أحمد البورنو به چاپ رسیده است. ابوالحسن کرخی (م ۳۴۰هـ) پس از او قرار دارد. وی تألیفات فراوانی در علم اصول دارد، ولی جز رساله‌ای کوچک که ذیل "تأسیس النظر" و با نام "رسالة فی الأصول التي علیها مدار کتب الحنفیة" به چاپ رسیده و شبیه کتاب قواعد فقه می باشد. دکتر حسین جبوری هم اقوال اصولی کرخی را در کتابی با عنوان "الأقوال الأصولیة للإمام أبی الحسن الکرخی" گردآوری کرده است. بعد از وی شاگردش ابوعلی شاشی (م ۳۴۴هـ) فقیه حنفی و از شاگردان مبرز کرخی قرار دارد که کتاب وی با عنوان "أصول الشاشی" به چاپ رسیده است. بعد از او جصاص (م ۳۷۰هـ) کتاب اصولی خود را به عنوان مقدمه‌ای بر کتاب احکام القرآن خود نوشت. این کتاب در چهار جلد و با نام "الفصول فی الأصول" توسط وزارت اوقاف کویت با تحقیق دکتر عجیل جاسم النشمی به چاپ رسیده است. ابومنصور ماتریدی (م ۳۹۳هـ) هم دو کتاب به نام‌های "مأخذ الشرائع" و "الجدل" داشته است. این دو کتاب گرچه امروزه مفقودند، اما می‌دانیم تا قرن ششم هجری مورد اعتماد و استفاده احناف بوده‌اند. بعد از وی ابوزید دبوسی (م ۴۳۰هـ) کتاب "تأسیس النظر" را نوشته است. وی در این کتاب اختلاف علمای حنفی با هم و با علمای دیگر مذاهب چون امام شافعی و امام مالک را ذکر کرده است. این کتاب به حدی حاوی مسائل فقهی است که برخی تحت کتاب‌های قواعد فقه یا فقه رده‌بندی کرده‌اند. او کتاب دیگری به نام "تقویم الأدله فی أصول الفقه" در علم اصول دارد که با عناوین مختلف به چاپ رسیده است، از جمله: "الأسرار فی الأصول و الفروع"؛ این کتاب اولین کتابی است که در زمینه مقارنه اصول مدرسه حنفی سمرقند و مدرسه حنفی عراق نوشته شده است. فخر الإسلام علی بن محمد بزدوی (م ۴۸۳هـ) کتابی را به نام "کنز الوصول إلى معرفة الأصول" نوشته است. این کتاب روشن‌ترین اثر این مکتب است، زیرا مباحث اصولی را که در مکتب متکلمان بیان شده، به شیوه خاص احناف بیان کرده است. این کتاب نزد علما حنفی مورد قبول واقع شده و محور درس و تألیف متأخرین گشته است. در ادامه شمس الأئمه سرخسی (م ۴۲۸هـ) وارد این میدان شد و کتابی مثل کتاب بزدوی، اما با تفصیل بیشتر را با نام "تمهید الفصول فی الأصول" معروف به "اصول السرخسی" نوشت. این کتاب در فقه حنفی دارای اهمیت خاصی است، زیرا مؤلف آن را به عنوان کلیدی برای شرح کتاب‌های محمد بن حسن قرار داده است.

۴- روش بحث و کمیت کتاب‌های اصولی حنفی

بیشتر کتاب‌های این مکتب از تعریف اصول فقه شروع شده و در ادامه ادله را به صورت اجمالی ذکر می‌کنند. سپس به بحث در مورد قرآن پرداخته و در ضمن این بحث، بخشی از قواعد لغوی و طرق استنباط را بیان می‌کنند. بعد از آن به بحث در مورد سنت و دیگر ادله چون اجماع، شرع من قبلنا، مذهب صحابی، قیاس، استحسان و استصحاب و احوال مجتهدین و مسائل تعارض و ترجیح را بیان می‌کنند و در پایان مباحث حکم و حاکم و حکم شرعی و محکوم فیه و محکوم علیه و اهلیت را مطرح می‌کنند. به عنوان نمونه ابواب اصلی کتاب اصول سرخسی به این شکل تنظیم شده‌اند: باب الأمر، باب النهی، باب اسماء صیغه الخطاب، باب اسماء صیغه الخطاب فی استعمال الفقهاء، باب معانی الحروف المستعمله فی الفقه، باب بیان الاحکام الثابتة بظاهر النص دون القیاس و الرأی، باب بیان الحجه الشرعیه و احکامها، باب الکلام فی قبول اخبار الآحاد و العمل بها، باب البیان، باب النسخ جوازاً و تفسیراً، باب الکلام فی افعال النبی، باب القیاس، باب وجوه الاعتراض علی العلل، باب الترجیح، باب وجوه الاعتراض علی العلل الطردیه التي يجوز الاحتجاج بها، باب اقسام الاحکام و اسبابها و عللها و شروطها و علاماتها، باب اهلیه الآدمی لوجوب الحقوق له و علیه و فی الامانه التي حملها الانسان.

شایان ذکر است که در کتاب‌های این مکتب، طرف مقابل، غالباً شافعیه هستند. این مخالفت با شافعیه گاه منجر نوشتن کتاب‌هایی در ردّ کتاب‌های شافعیه شده است؛ به عنوان نمونه کردری (م ۶۴۲هـ) فقیه حنفی مذهب در برابر کتاب المنحول غزالی در نقد ابوحنیفه، کتابی را در ردّ این کتاب نوشت [۱۰، ص ۷۴].

بنا به اعتراف احناف، تعداد تألیفات اصولی آن‌ها به نسبت دیگر مذاهب کمتر است. از جمله سمرقندی از علمای حنفی در این باره می‌گوید: «بیشتر تصنیفات در اصول فقه متعلق به معتزله و اهل حدیث است، معتزله در اصول با ما مخالف می‌باشند و اهل حدیث در فروع و بر تصنیفات آنان اعتمادی نیست» [۱۵، ص ۹۷].

۵- ویژگی‌های مکتب احناف

۵-۱- عدم طرح مباحث غیرمرتبط

در کتب این مکتب مباحث غیرمرتبط با اصول فقه، نظیر مباحث کلامی - به گونه‌ای که در مکتب متکلمین رایج است، بسیار کم دیده می‌شود؛ زیرا در این مکتب تمایل

زیادی به مباحث کلامی نشان داده نشده است و به همین دلیل، پیروان این مکتب غالباً حنفی هستند، اشعری‌ها و معتزلی‌ها که علاقمند مسائل کلامیند، رغبتی به این روش نداشته‌اند [۷، ص ۱۰]. همچنین، چون اصول فقه این مکتب مبتنی بر فقه است، تنها از اصول تابع فقه یاد شده است.

۲-۵- تنوع و جدید بودن مثال‌ها

در کتاب‌های اصولی مکتب احناف، برعکس کتاب‌های مکتب متکلمین، فروع، مثال‌ها و شواهد فقهی زیادی به چشم می‌خورد که از تنوع و تازگی برخوردارند. این امر از سویی موجب تقویت فروع مذهب و تخریح دقیق و علمی آن‌ها شده است؛ از سوی دیگر دیگر، دفاع از مکتب فقهی مورد نظر به حساب می‌آید.

۳-۵- کاربردی کردن قواعد اصولی

از مهم‌ترین ویژگی‌های این مکتب، اکتفا نکردن به نظریه پردازی و بیان قواعد اصولی بوده، مباحث فقهی مرتبط و کاربرد فقهی آن‌ها نیز بیان می‌شود. به عنوان مثال، سرخسی در تبیین یک بحث حدود ده صفحه مثال فقهی ذکر می‌کند که این کار گرچه جنبه منفی هم دارد، اما به فهم مطلب کمک زیادی کرده و بحث اصولی را عملی می‌کند.

۴-۵- وجود مصداق فقهی برای مباحث اصولی

این مکتب مبتنی بر فقه و فروع فقهی است. این عامل موجب شده تا به یک مکتب اصول حقیقی بدل شود، یعنی تنها مباحثی مطرح شود که نمونه فقهی داشته باشد و مسائل فاقد آثار فقهی، مطرح نمی‌شود. به همین دلیل، برخلاف مکتب متکلمین، اعتراض‌های فرضی و استدلال در رد آن‌ها بسیار نادر است [۵، ص ۲۴-۲۶].

۶- ابعاد قابل انتقاد مکتب اصولی احناف

این مکتب در کنار جنبه‌های قابل دفاع خود، ابعاد قابل انتقاد نیز دارد. این موارد عبارتند از:

۱-۶- التزام به مذهب در قواعد و اصول استنباطی

در مکتب احناف، قواعد اصولی تابع فروع فقهی منقول از ائمه مذهب است، یعنی غالباً

قواعدی را که موافق با فروع فقهی منقول از ائمه باشد یا مثالی در مسائل فقهی داشته باشد، تقریر می‌کنند و قواعد مخالف را نادیده می‌انگارند مگر هنگامی که بخواهند مخالفان خود را رد کنند. از این رو در کتاب های این مکتب، برای هر قاعده یک یا چند مثال فقهی ذکر می‌شود. مثلاً سرخسی در بحث "موجب الأمر فی حکم الوقت" می‌گوید: «و الذی یصح عندی فیہ من مذهب علمائنا رحمهم الله أنه علی التراخی فلا یثبت حکم وجوب الاداء علی الفور بمطلق الامر، نص علیه فی الجامع» [۱۳، ص ۲۶]. وی در ادامه، به بحث واجب موقت پرداخته و شواهد فقهی فراوانی برای آن ذکر می‌کند [۱۳] دبوسی نیز در موارد متعددی به جای بیان نظر خود، نظر علمای حنفی را در مقابل مخالفین بیان می‌کند [۱۰، ص ۵۶، ۱۴۶، ۱۰۳، ۱۰۹].

۲-۶- ایجاد قاعده اصولی از فرع فقهی یا تغییر آن به خاطر وجود فرع فقهی معارض

مؤلفین در این مکتب گاه یک فرع فقهی را به یک قاعده اصولی تبدیل می‌کنند؛ به این شکل که بعد از تتبع در فروع فقهی منقول از ائمه و ایجاد یک اصل در پرتو آن، گاهی فرعی را می‌یابند که با مشخصات قاعده سابق همخوانی نداشته و خارج از ضوابط آن است. به همین خاطر آن فرع متفاوت را تبدیل به یک قاعده می‌کنند یا سعی در قاعده ساختن آن می‌کنند یا به خاطر این فرع، قیدی را به اصل و قاعده سابق اضافه می‌کنند تا به هر طریق، به مفاد آن فرع فقهی هم عمل کرده باشند.

این کار علمای حنفی دو معنا دارد: اول) آنان در استنباط قواعد و اصول، پایبند به مذهب فقهی خود هستند. دوم) بر عکس مکتب اصولی متکلمین، این مکتب در پی تقریر فروع مذهب بوده، حاکم بر آنها نیست. از جمله مثال‌هایی که می‌توان برای تبیین این ویژگی برشمرد، این قاعده اصولی است: «أن المشترك لا یعم». مشترک لفظی است که دارای چند معنای حقیقی باشد، مانند لفظ "عین" که مشترک میان معنای "جاسوس"، "چشمه"، "چشم" و ... است. بنا بر این قاعده، اگر کسی بگوید: «رأیت عیناً» صحیح نیست که همه معانی "عین" از آن اراده شود. هیچیک از ائمه احناف به این قاعده اصولی تصریح نکرده‌اند، بلکه آن را از برخی فروع فقهی استنباط کرده‌اند، مانند این فرع در باب وصیت: اگر شخصی برای موالی خود وصیت کرد در حالی که لفظ "موالی" مشترک میان موالی اعلی و اسفل است و او نیز دارای موالی اعلی و اسفل بود و موصی قبل از بیان منظور خود از دنیا رفت، این وصیت از نظر آنان باطل

است، زیرا موصی‌له از نظر آنان مجهول است؛ زیرا لفظ موصی‌له از نظر آنان مشترک میان موالی‌اعلی و اسفل است و بر این دو نوع حمل نشده است، بلکه فقط یکی از آن دو باید مراد باشد که در اینجا معلوم نیست. پس علما از این فرع به این قاعده رسیدند که مشترک تعمیم نمی‌یابد [۳، ص ۶۸۹].

اما وقتی علمای حنفی دیدند که این قاعده با برخی فروع فقهی مقرر در مذهب هم خوانی ندارد، مثل این مسأله که در بحث مسائل یمین آمده است: اگر کسی بگوید: «و الله لا أکلم مولاک» و دارای موالی‌اعلی و اسفل بود و او با یکی از آن موالی سخن گفت، حانث می‌شود [۱۳، ص ۲۳] زیرا در این مسأله در واقع بیان شده که فرد در صورت سخن گفتن با هر کدام از آنان حانث می‌شود، یعنی در واقع می‌خواهد بگوید: «أن المشترك یعم» و این مخالف قاعده سابق است. به همین دلیل برخی از علمای حنفی این قاعده را چنین اصلاح کردند: «المشترک لا یعم إلا إذا کان بعد النفی فیعم» زیرا در فرع مذکور لفظ مشترک بعد از نفی وارد شده است و به همین دلیل هم صحیح است که همه موالی از آن اراده شده و فرد در صورت سخن گفتن با هر کدام از آنان حانث می‌شود. [۱۴، ص ۲۳]

۳-۶- آسان نبودن مطالعه، تحقیق و جستجو در کتاب‌های اصولی حنفی

در مقایسه با کتاب‌های مکتب متکلمین، مطالعه و تحقیق و جستجو در کتاب‌های مکتب فقها کار آسانی نیست و یافتن مطالب کمی سخت است. این امر ناشی از چند عامل است: اول) در این کتاب‌ها به دسته‌بندی مطالب زیاد توجه نشده و غالباً مطالب به صورت مختلط مطرح می‌شوند؛ دوم) تعریف اصطلاحات تخصصی زیاد مورد توجه نیست؛ سوم) محل نزاع غالباً به صورتی روشن تبیین نمی‌شود؛ چهارم) شواهد فقهی بسیار زیاد است. غزالی در این باره می‌گوید: «اصوليون متکلم به خاطر علاقه زیادی که به مباحث کلامی داشتند، مباحث کلامی زیادی را در کتب اصولی مطرح کردند. همچنین علاقه به لغت و نحو برخی از اصولیون را به این سو کشاند که مباحث نحو و اصول را با هم درآمیزند و علاقه به فقه هم گروهی از فقهای ماوراء النهر چون دبوسی و پیروان او را به این واداشت که فقه و اصول را با هم مختلط کنند. این افراد گرچه این فروع را به عنوان مثال ذکر کرده اند، اما این مثال‌ها بسیار زیاد است» [۱۷، ص ۹].

۴-۶- اثبات و تقریر قواعد به مقتضای فروع منقول از ائمه مذهب

احناف آن دسته از قواعد اصولی را تقریر می‌کنند که ائمه آنان در استنباط احکام و تفریع مسائل فقهی بر اساس آن‌ها عمل کرده‌اند. مستند اصلی آن‌ها در این کار، فروع فقهی منقول از آن ائمه بود؛ زیرا قبل از تدوین قواعد اصول فقه، این فروع و فتاوی تکامل یافته بودند. ابن خلدون در این باره می‌گوید: «فقهای حنفی در غوص در نکات فقهی و التقاط قوانین از مسائل فقهی تا بیشترین حد امکان، ید طولی داشتند» [۱، ص ۴۵۵]. در جایی دیگر در توصیف مکتب احناف می‌نویسد: «با فقه بسیار مرتبط و با فروع تناسب بیشتری دارد، زیرا مسائل و شواهد فقهی زیادی در آن وجود دارد و مسائل اصولی را بر نکات فقهی بنا می‌کنند». [۱، ص ۴۵۵]

مثالی را که می‌توان برای بیان روش عمل این مکتب در برخورد با فروع فقهی و مقایسه آن با مکتب متکلمین بیان داشت، مسأله سببیت وقت برای وجوب نماز است. احناف و دیگران اتفاق نظر دارند که وقت هر نماز از نمازهای پنجگانه، سبب واجب بودن آن نماز می‌باشد و اشتغال ذمه مکلف به آن نماز، شرط صحت ادای آن نماز است. بنابراین، ادای نماز قبل از وقت، واجب و صحیح نبوده و به تأخیر انداختن آن تا بعد از سپری شدن وقتش جایز نمی‌باشد. همچنین اتفاق دارند که انجام آن در هر لحظه از وقت مشخص شده، جایز است. اما در مورد آن جزء از وقت که سبب ایجاب نماز می‌شود، یعنی علامت توجه خطاب شارع به مکلف می‌باشد با هم اختلاف نظر دارند. جمهور معتقدند که سبب، اولین جزء از اجزای آن وقت است و چون این وقت آغاز شود، مکلف مطالب به ادای نماز می‌باشد؛ اما با این وجود، مختار است که در هر جزء از آن وقت نماز را ادا کند، اگر در ابتدای وقت مکلف باشد، اما اگر در جزء اول مکلف نبود، در جزء بعدی که در آن مانع زائل شود، این تکلیف متوجه او می‌شود و اگر در کل وقت مانع وجود داشته باشد، خطاب متوجه او نشده و انجام نماز بر او واجب نخواهد بود. اما احناف معتقدند که سبب وجوب نماز، آن جزء از وقت است که متصل به ادا است، یعنی آن جزئی که ادا در آن روی می‌دهد؛ پس اگر در جزء اول انجام شود، سبب جزء اول است و اگر در جزء دوم روی بدهد، جزء دوم سبب خواهد بود؛ اما اگر شخص آن را انجام نداد تا این که تنها یک جزء از وقت باقی ماند که فقط کفاف انجام آن نماز را می‌کرد، آن جزء آخر، به عنوان سبب برای وجوب متعین می‌شود و اگر وقت پایان یافت و نماز در آن انجام نشد، در این حالت کل وقت سبب به حساب خواهد آمد.

مستند جمهور در این سخن یک دلیل شرعی، یعنی آیه کریمه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (اسراء: ۷۸) است، زیرا خدای متعال دلوک شمس یا همان زوال آفتاب را سبب وجوب نماز ظهر و توجه خطاب به مکلف قرار داده است و چون سنت نبوی، ابتدا و انتهای اوقات نمازها را بیان کرده است، این امر بر این مطلب دلالت دارد که مکلف در ادای نماز دارای زمان است، یعنی مکلف در هر جزء از زمان نماز قرار گرفت و شرایط تکلیف آن را داشت و مانعی برای او نبود، واجب بر ذمه او قرار گرفته و ادا یا قضای نماز بر او واجب می‌شود و در غیر این صورت، بر او نماز واجب نیست. اما مستند مستقیم اصولیون حنفی دلیلی از قرآن و سنت نیست، بلکه یک فرع و فتوای فقهی است که از ائمه فقه حنفی نقل شده است که می‌گوید: اگر شخص در ابتدای وقت نماز مکلف باشد و سپس چیزی مانع مکلف شدن او شود و مانع تا انتهای وقت وجود داشته باشد، آن نماز در آن وقت بر او واجب نخواهد بود. فقها از این فرع دریافته‌اند که جزء اول وقت، سبب وجوب نماز نیست؛ زیرا اگر سبب می‌بود، به صرف قرار گرفتن فرد در وقت اول و داشتن شرایط تکلیف، نماز بر او واجب می‌شد و ذمه او از آن بری نمی‌شد مگر با ادا یا قضای آن نماز. همچنین در فروع فقهی یافته‌اند که اگر مکلف در وقت اول، نماز را انجام بدهد، نماز او صحیح است و از این فتوی به دست آورده‌اند که جزء آخر، سبب وجوب نماز نمی‌باشد، زیرا اگر سبب می‌بود، انجام نماز در جزء اول وقت، صحیح نبود. [۲، ص ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۷۲؛ ۳، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ ۱۱، ص ۳۱ به بعد؛ ۱۶، ص ۵۳؛ ۱۴، ص ۱۴۴]

فائده‌ای که این امر در پی دارد این است که فقط فروع فقهی مذهب بیان می‌شود و در نتیجه به رشد مذهب کمک می‌کند، چرا که اگر علما میانی فروع فقهی منقول از ائمه را بیابند، بر اساس روش آنان دست به تفریع و تخریح زده و احکام مسائل جدید را استنباط می‌کنند.

نکته منفی این کار این است که استقلال نظر را از علمای این مکتب می‌گیرد و در نتیجه مشاهده می‌کنیم که مخالفت با آرای ائمه مذهب حنفی بسیار کم و نادر است و اعتبار آرای اصحاب در ضمن تنقیح قواعد و مسائل اصولی و طرح دلایل آنان، معمولاً لحاظ می‌شود؛ همچنین غنی دلیل و استدلال و رأی در این مکتب کم بوده و به پای مکتب متکلمین نمی‌رسد.

نتیجه‌گیری

احناف یا از سر ضرورت و یا در پی عوامل دیگری در روش طرح و ترتیب مسائل و شیوه استدلال و تنقیح و تهذیب مسائل اصولی، روشی استقرائی را پیموده و قواعد و ضوابط اصولی را از لابلاهای فروع فقهی استنباط کرده و فروع را بر اصول حاکم ساختند. عدم وجود منابع اصولی از ائمه احناف و نهضت تعلیل احکام در نیمه دوم قرن چهارم هجری تا سقوط بغداد، محرک خوبی برای توسعه تألیفات اصولی احناف شد. علمای این مکتب علم اصول را به علم فقه نزدیک ساخته و همین امر می‌تواند راهکار مناسبی برای تحقیقات معاصر در حوزه اصول فقه باشد. منابع اصولی در میان اهل سنت غالباً بر مبنای اصول دیگر مکاتب غیر از مکتب حنفی است و حتی مکتب احناف خود در مواردی متأثر از دیگر مکاتب چون مکتب متکلمین شده است، چه حوزه کاربرد مکتب احناف فقط تا زمان عصر سرخسی و دپوسی ادامه دارد و نگارش‌های اصولی بعدی را حتی در میان خود احناف بیشتر بر اساس مکتب متکلمان یا جمع میان دو مکتب احناف و متکلمین می‌بینیم.

منابع

- [۱]. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۹۶۰). مقدمه ابن خلدون. قاهره، لجنه البیان العربی.
- [۲]. ابن عابدین، محمدامین (۱۳۸۶). حاشیه ردالمحتار علی الدر المختار، جلد ۱، قاهره، مطبعه مصطفی الحلبي.
- [۳]. ابن عابدین، محمد امین (۱۳۸۶). حاشیه ردالمحتار علی الدر المختار، جلد ۶، قاهره، مطبعه مصطفی الحلبي.
- [۴]. ابن الهمام، کمال الدین محمد بن عبدالواحد (؟). فتح القدير شرح الهدایه و معه العنايه علی الهدایه. قاهره، مطبعه مصطفی حلبي.
- [۴]. پارسا، فرزاد (۱۳۸۹). جستاری در منابع، روش‌های استدلال، محاسن و معایب مکتب اصولی متکلمان. فقه و مبانی حقوق اسلامی (مقالات و بررسیها) سال چهل و سوم، شماره یکم، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۱ تا ۲۹.
- [۶]. جوینی، ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله (۲۰۰۲). البرهان فی اصول الفقه. بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- [۷]. حسن، خالد رمضان (۱۹۹۸). معجم اصول الفقه. قاهره، دارالروضه.
- [۸]. خرابشه، عبدالرؤف مفضی (۲۰۰۵). منهج المتکلمین فی استنباط الأحکام الشرعیه. بیروت، دار ابن حزم.

- [۹]. دبوسی، أبوزید عبیدالله بن عمر (۲۰۰۶). *تقویم الأدله فی أصول الفقه*. بیروت، المکتبه العصریه.
- [۱۰]. ذویب، حمادی (۲۰۰۹). *جدل الأصول و الواقع*. طرابلس، دار المدار الإسلامی.
- [۱۱]. زنجانی، محمودبن أحمد أبوالمناقب (۱۳۹۸). *تخریج الفروع علی الأصول*. بیروت، مؤسسه الرساله.
- [۱۲]. سابس، محمدعلی (۲۰۰۴). *تاریخ الفقه الاسلامی*. دمشق، دارالفکر.
- [۱۳]. سرخسی، أبوبکر محمدبن أحمد بن أبی سهل (۲۰۰۵). *أصول السرخسی*. بیروت، دارالفکر.
- [۱۴]. ----- (۲۰۰۰). *المیسوط*، جلد ۹، بیروت، دارالفکر.
- [۱۵]. سمرقندی، علاء الدین محمد بن عبدالحمید (۲۰۰۴). *المیزان فی أصول الفقه*، جلد ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- [۱۶]. شیرازی، ابراهیم بن علی بن یوسف (؟). *المهذب فی فقه الإمام الشافعی*. بیروت، دار الفکر.
- [۱۷]. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد بن محمد (۲۰۰۰). *المستصفی فی علم الأصول*. بیروت، دار الکتب العلمیه.
- [۱۸]. فلوسی، مسعود بن موسی (۲۰۰۴). *مدرسه المتکلمین*. ریاض، مکتبه الرشد.

